

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص ۸۳: وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا \* وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا \* الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (نساء: ۳۴-۳۲)

### فضل به معنی ویژگی، نه فضیلت عنداللهی

در این عبارت انتهایی آیه ۳۲، بحث این است که **وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** که روی بحث فضل تأکید کردیم که اگر در معانی بعدی که بیاید آن موقع جا می افتد که فضل همان یک ویژگی است، بالاخره یک برتری است ولی برتری در یک ویژگی است نه به معنای فضیلت عنداللهی! یک چنین چیزی در نمی آید و قرآن مانع این مطلب می شود که کمالی از **کمالات الهی** مشروط به مرد بودن باشد یا ممنوع به زن بودن. که گفتیم کمالی از کمالات این جوری نیست. بعد **وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** هم حالا این را در کنار چیزهای دیگر ارتباط با خدا است؛ که اینها جنبه های متوسط آن است.

### آیا استجابت به معنی پاسخ مثبت است؟

یک موقع بحث این است که از خدا بخواهید، این را هم ما داریم که آقا از خدا چیزی بخواهید. یک بحث هم داریم که **وادعوا ربکم**؛ شما خدا را بخواهید. اصلاً این عبارات **أَسْتَجِبْ لَكُمْ**؛ یعنی شما من را بخواهید نه این که از من چیزی بخواهید. این معلوم است که شما هر چیز که از خدا بخواهید که خدا به شما نمی دهد. بالاخره خدا که غول چراغ جادو نیست! لابد توقع ما از خدا اینست که خدا مثل غول چراغ است که کلاً هر

کاری برای آدم انجام می‌دهد. خب این که معلوم است که این کار را خدا نمی‌کند! این **أَدْعُونِي**؛ یعنی این که مرا بخواید. من را بخوانید من هم جواب می‌دهم، شما بگویید خدا، می‌گویم بله. می‌گویید خدا، می‌گویم بله.

این یعنی **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**، بعد بگویید هزار تومان به من پول می‌دهی؟ می‌گوید که خیر.

این یعنی این! نه این که شما هر نه که از من بخواید من جوابتان را می‌دهم بهتان، کی چنین چیزی است؟ این که از نظام حکمت خارج است که هر چه که ما خواهیم خدا به ما بده! مگر این که همان بحث لسان استعداد و همان بحث‌ها باشد که آن مطلب دیگری است؛ **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** مثل این است که هر کسی به من نامه بنویسد من جوابش را می‌دهم. هر کسی از شما نامه بنویسد من جوابش را می‌دهم دیگر. بعد شما می‌نویسید به من که پول بده! می‌گویم که نمی‌دهم! جواب می‌دهم و می‌گویم که نمی‌دهم.

ولی مهم این است که شما خدا را بخواید ادعوا ربکم، شما خدا را بخواید اصلاً. خدا را بخوانید، این یک بحث دیگر است؛ این **ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً** (اعراف: ۵۵)؛ یعنی که خدا را بخوانید نه این که از خدا چیزی بخواید. این یک چیز دیگری است.

برای همین است که می‌گوید **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** (مائده: ۳۵)؛ یعنی شما وسیله‌ای درست کنید به سمت خدا.

نه این که «وَابْتَغُوا اللَّهَ وَسِيلَهُ»؛ نه این که خدا را وسیله بکنید برای این که به خواسته‌های خودتان برسید.

این که شما از خدا چیزی را بخواید این جزو سطوح میانی بحث است، اما نه این که فقط از خدا چیزی بخواید! اصلاً ما قرار نیست که حالا چه از خدا و چه از امام زمان چیز خواهیم! ما حواسمان باشد که قرار است که یار این‌ها باشیم، نباید که می‌بار این‌ها باشیم که! یک شوخ‌طبعی در صف دست بوسی آقا ایستاده بود، گفت: من دیدم هر کسی که می‌رود پیش آقا می‌گوید که این خواسته را دارم، این مشکل را دارم، بعد این داغان می‌شود؛ چون که هر کسی که می‌آید می‌گوید که مشکل دارم و فلان و این حرف‌ها... گفت من می‌روم که آقا را بخندانم! بعد گفت که آقا من می‌خواهم یک چیزی بگویم، گفت چه؟ گفت که توی نماز شبان دعا بکنید که نماز صبح من قضا نشود! آقا خنده‌شان گرفت! گفت: من همین را می‌خواستم و رفت!

یعنی این که همه اش یک کاری برای من بکنید! خود تو هم یک کاری بکن، تو یک کاری بکن چرا همه اش می گویی برای من کاری بکنید؟

این یک حرف های دیگری است. این سطوح میانی بحث است که **وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**؛ از خدا بخواهید، از فضلش چیز بخواهید. ولی یک سری بحث ها این است که **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**؛ یعنی وسیله درست کنید که برسید به خدا نه این که خدا را بکنید وسیله، یا پیامبر را بکنید وسیله برای این که برسید به خواسته هایتان! آن هم هست، این هم هست. هر دو این ها هست منتها این سطحش فرق می کند. کلاس کار فرق می کند. **أَدْعُونِي** ها هم یعنی همین؛ یعنی من را بخوانید و نه این که از من بخواهید! من را بخوانید من هم جواب می دهم، شما من را بخوانید من هم جواب می دهم. هی بگویند خدا، من هم می گویم چیه؟ بله؟ همین خودش یک لطفی دارد دیگر. خود خواندن خدا خودش یک لطفی دارد، لذا این معانی هم قابل دقت کردن هست در بحث **وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**.

**إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**. که این جا باز ضمانت اخلاقی ها و بیانات اخلاقی قرآن است که در پایان هر بحث فقهی و حکمت و... این است که **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**؛ خدا علیم است و شما از فضل خدا بخواهید و خدا هم می داند، خدا هم می داند که به شما چه بدهد و چه چیزی ندهد. این ها هم حواستان باشد که خدا علیم است. خدا حکیم است و خدا می داند، ولی حکیمانه عمل می کند. این ها هم هست.

### معنی تجمل و تباؤس

یک نکته در آن بحثی که راجع به امیرالمؤمنین بود ماند و آن این که گفتیم در مقابل بحث دنیاگریزی و تقریباً یک چیزی شبیه دنیا ستیزی، روایاتی ما داریم که این هم حواسمان باشد تا یک وجه الجمع خوبی از این گیر بیاید. ما در روایاتمان داریم که مؤمن خوب است که اهل تجمل باشد، کم هم نیست این گونه روایات که مؤمن متجمل باشد.

یک برداشت خیلی بد و سطحی هم از این شده که خیلی‌ها می‌گویند که یعنی مؤمن باید تجمل‌گرا باشد و چه باشد و این‌ها، ولی یک برخورد درستش هم هست که خود روایات این برخورد را ضامن هستند، بحث در مقابل واژه است به نام تباؤس که تباؤس نکنید و متجمل باشید. تباؤس یعنی چه؟ تباؤس یعنی این‌که وانمود بکنید که خیلی بدبخت هستید؛ یعنی به بقیه نشان بدهید که من خیلی گرفتار هستم و خیلی بدبخت. من کلاً موجود بدبختی هستم! این حالت. که خیلی وقت‌ها می‌بینید که طرف حتی خودش را به این تباؤس‌ها می‌زند، نوعاً از این بازاری‌ها بپرسید که کاسبی چطور است، یک چهار تا فحش به بازار و کاسبی و رزق و فلان، که آه در نمی‌آید، و چیز و فلان و این‌ها ...

این‌که تباؤس نکنید، نگویید که شما آدم بدبختی هستید. حالا مشکلی به وجود می‌آید،

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند      گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

حالا دو تایش هم به مذاق آدم سازگار نیست، که البته آن هم نه توی بحث مثبت اندیشی که الان می‌گویند، یک **مثبت اندیشی بی پایه**. که اگر یک پرنده‌ای روی سر شما چلغوز کرد، فکر کن که خوبست که فیل‌ها پرواز نمی‌کنند که اگر این چلغوز می‌کرد، می‌دانی که تا خرخره می‌رفتی توی چلغوز!

نه یک مثبت اندیشی بدون پایه. بلکه یک **طرح حکیمانه** نظام احسن الهی که ۱- **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ**، ۲- **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ**؛ یعنی خدا خالق هر چیزی است اولاً، **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ**؛ هر چیزی که خلق می‌کند در نظام احسن خلق می‌کند.

نتیجه: این اتفاق این حادثه در **نظام احسن** به بهترین وضعیت افتاده است. این نه یک مثبت اندیشی خام.

این چیزی که اتفاق افتاده است این در یک نظام **أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ** است.

نه این‌که شما دعا نکنید، دعا هم جزو همین نظام احسن است. ولی بالاخره همه پیشامدها نیز برای آدم سازگار نیست و به دندان آدم گاهی اوقات چغَر (سخت و محکم) است بعضی از پیشامدها. حالا تا به مقام رضا و تسلیم برسد آن تعریف دیگری است. ولی به دندان آدم چغَر است خیلی از حوادث، حالا گر اندکی نه به وفق مرادست خرده مگیر

هی می گوید که یک آب خوش خدا نمی گذارد که از گلوی ما پایین برود! خب این خیلی بی معرفتی است، شما از این صدها آبی که خواستی بخوری ۹۵ تاش خوش از گلوی تو پایین رفته است، حالا ۵ تاش خوش پایین نرود. او می گوید که آه، هر کاری که ما خواستیم بکنیم نشد. دست به هر چیزی که زدیم ... من الان می خواهم که قرآن را بلند کنم، شد. دیدی؟ شد! این همه کار خواستی بکنی شد، حالا دوتاش هم نشد. این چه چیزی است که آدم یعنی هی بگوید که من از لحاظ خانوادگی بدبخت هستم، از لحاظ این مشکل بدبختم، به لحاظ مالی بدبخت هستم، و من کلا آدم گرفتار و بدبختی ...! می بینید گاهی کنار این جور آدمها، آدم خرد می شود اصلا. یعنی باز نمی شود، می بیند که همه اش ابراز گرفتاری، مشکل و فلان و این چیزها.

این است که می گویند مؤمن در عین مصیبت باید متجمل باشد. بالاخره کسی فکر نکند که همه باید دلشان بسوزد که این الان در چه گرفتاری غوطه ور است! الان این؛ چقدر بدبخت است و خودش اظهار بدبختی بکند. در رسم بندگی این نیست. ائمه متجمل بوده اند، حتی امیرالمؤمنین دارد در روایت که می گوید یک بار حضرت قمیص مخرب؛ پیراهن پاره پوشیده بودند. و بعد چو افتاد توی مدینه که ایشان پول ندارد و بدبخت است، ببینید که چقدر بدبخت است مثلاً. ایشان به مسئول صدقاتشان دستور دادند که یک سال صدقات را قطع کن. همه این صدقات را، گفتند این خرماها را که می دادی به این ها نده، ندادند و همه را کردند پول. کردند سکه، ریختند توی گونی خرما، بعد به این مأمور صدقه گفتند که من می نشینم روی منبر و یک نفر که آمد من به تو می گویم که بیا خرما به من بده، بعد تو با پایت بزن به این گونی خرما، بزن این پولها پخش شود. اینها در روایت است! چند تا روایت این جوری ما از امیرالمؤمنین داریم. بعد همین می آید توی مسجد، بعد می گویند که خرما به من بده، او هم می زند زیر کیسه و همه پولها را پخش می شود. بعد همه می گوید که یا ابالحسن این همه پول! حضرت می گویند که این که پولی نیست! بعد به مأمور صدقه دستور می دهند که این یک سال که صدقه ندادی، این پولها را بردارد و بده. می خواهم بگویم که من اگر این جوری دارم زندگی می کنم، من به انتخاب خودم دارم این جور زندگی می کنم. نه این که فکر کنید که من یک آدم بدبختی هستم که دارم این

طور زندگی می‌کنم. من خودم این روش از زندگی را انتخاب کرده‌ام. حتی ائمه به واسطه این متجمل بودنشان، گاهی از اوقات قرض می‌گرفتند و صدقه می‌دادند. چون ما اهل صدقه دادنیم. این فراموش نشود.

ما اهل کرم هستیم. ما اهل صدقه هستیم. قرض می‌گرفتند، صدقه می‌دادند، ببین این آدم می‌شود متجمل.. نه بحث تجمل‌گرایی! آن‌که واضح البطلان است که طرف پرده خانه‌شان را این طرف می‌کند و آن طرف می‌کند که پوز کسانی را که باید بزند، بزند.

این‌ها که نیست، اصلاً ائمه فارغ هستند از این معانی، اصلاً وسوسه نمی‌شوند در این چیزها. اصلاً این بحث‌ها نیست در منطق اهل بیت. که مثلاً بیایند یک فیگور بگیرند برای بقیه که چیز بشود، بلکه می‌گویند که ما اهل صدقه‌ایم و خودمان می‌خواهیم که این طور زندگی کنیم. خودمان اراده کرده‌ایم.

آن تلخی برخورد امیرالمؤمنین که گاهی از اوقات این طور به جان دنیا افتاده است، این را می‌خواهم تعدیل بکنم با این ویژگی، با این ویژگی که از اهل بیت داریم که کسی کنار آن‌ها خرد نمی‌شود؛ مثلاً ببیند که دلش بسوزد به حال این‌ها که بندگان خدا... افراد در کنار اهل بیت. باز می‌شوند کسی شکسته نمی‌شود کنار اهل بیت. این طوری است. آن‌ها خودشان می‌خواهند که این طور زندگی کنند.

آیه بعد: **وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ** <sup>ع</sup> (نساء: ۳۳)

این علامت ج که در قرآن گذاشته‌اند که وحی نیست، من علاقه‌ای ندارم این آیه را این طوری بخوانم! لذا این

جوری می‌خوانم که: **لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ**

لِكُلٍّ؛ یعنی لِكُلِّ انسانٍ و لِكُلِّ شخصٍ و لِكُلِّ آدم، لِكُلِّ بشر، جَعَلْنَا مَوَالِيَ

## وراثت انبیاء

مَوَالِيَ اصل ریشه‌یابی موالی را در بحث ولایت ان‌شاءالله خواهیم کرد! ولی حالا یک چیز سرپایی این ریشه‌اش از وَلَى است، وَلَى به معنای قُرب است. وَلِیْهِ؛ یعنی درست نزدیک او نشست و کنارش قرار گرفت. مَوَالِيَ که جمع مولا است، یکی از معانی مولا وارث است، چون که نزدیک به میت است از این جهت آن وراثت و نزدیکی را دارد

و ارث می‌برد. به معنای وراثت است. نمونه‌اش را در سوره مبارکه مریم هم می‌توانید ببینید که یک چنین معنایی وجود دارد در قرآن. سوره مبارکه مریم آیه ۵، ص ۳۰۵.

که البته وراثت هر جا معنای خودش را دارد. بحث این که علما ورثه انبیا هستند، یعنی ورثه هستند این معنا را در روایات زیاد داریم که ما گروه انبیاء «لَا تُورَثُ دَرَهْمٌ وَ دِينَارٌ»؛ ما درهم و دینار ارث نمی‌گذاریم که البته این غیر آن چیزی است که ابوبکر در حقیقت توی آن خطبه‌ای که پیش حضرت فاطمه می‌گوید؛ این حدیث را ما داریم که می‌گویند که ما گروه انبیا ارثمان درهم و دینار نیست. ما گروه انبیا همین احادیث ارثمان است. این با آن معنا می‌دهد.

می‌خواهم بگویم که آن چه که ما بودن ما به آنست، پول ما نیست. علما آن موقع ارث بر انبیا می‌شوند. این‌ها واقعاً ورثه هستند. بحث کورث نیست! بحث کورث که گویی ورثه است. نه! باید ببینی که دارایی این چه چیزی است. دارایی این فرد این است. لذا بدون این که مرتکب مجاز شده باشیم و چیزی شده باشیم این‌ها ورثه هستند. کما این که این جا خود حضرت زکریا همین را داریم که می‌بینید که:

**وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي** (مریم: ۶۵)؛ من می‌ترسم از وارثان از پس خودم. من می‌ترسم که چه کسی می‌خواهد وارث من بشود؟ ببینید، دارد می‌ترسد که چه کسی وارث من بشود. آیا بحث این است که یک نبی می‌گوید که این پول‌هایم دست چه کسی می‌افتد؟ پول‌ها می‌افتد دست ولی بعدی. امام وارث من لا وارث له است کلاً. اصلاً داب این‌ها این نیست که من پول‌هایم چه می‌شود! این اوساط از محبین امیرالمؤمنین نگران نیستند که پولشان می‌افتد دست چه کسی؟ آن وقت انبیا بگویند: خدایا من الان می‌ترسم از این که این ارث به که برسد؟!

اصلاً باب‌هایی از روایات داریم که العلمُ یتوارث؛ علم به وراثت می‌رسد و یک سری ورثه علمی وجود دارند که این علم که پایین آمد، دیگر بالا نمی‌رود. و این علم را به وراثت می‌گیرند، منتها آن جا به وراثتشان وزان خودش را دارد، این جا پول و ماده و دنیا و فلان و این‌ها ... وراثت این هم همان بدن و این چیزها شکل می‌گیرد، آن جا وراثتشان از منشأ خودش شکل می‌گیرد.

می گوید **وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا**؛ یک ولی به من بده که **يَرْتَنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ**. اینها ارث بر کل این آل یعقوب باشد.

**يَرْتَنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا**؛ آن را قرار بده رضی؛ یعنی مرضی و راضی، هر دو تا معنی را می دهد.

اینجا مشخص است که بحث ارث بری است، **خِفْتُ الْمَوَالِيَ** که **يَرْتَنِي**. اینجا مشخص است که بحث مولا و موالی بحث ارث بری است. حالا آنجا در وزان معنوی اش است، در سوره مبارکه نساء در مورد ماده است. که **وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ**؛ که برای هر کسی ما چه کار کرده ایم؟ یک سری ارث بر گذاشته ایم که از آن ماترک والدان می برد. ما ترک **أَقْرَبُونَ** ببرد؛ یعنی چه پدر و مادر، چه اقربا. ممکن است در این بحث های ارثی که داشتیم دیدیم که ممکن است از اقربا ببرد. خب ببرد.

یعنی مثلاً از عمو ارث ببرد. ممکن است که از والدین نباشد. از کس دیگری ارث ببرد.

**الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ**؛ از کسانی که دست هایش را به دست راست شما گره زده اند. چون که امور مهم را خدا در دست راست انجام می دهد، این عقدها را به نام عقد یمین آورده؛ یعنی گره خورده ای که با دست راست مصافحه می کنند و پیمان می بندند؛ یعنی که گره زده دست راستان.

سؤال: در مورد سوگند نیست؟

- نه! این گره خوردن به معنای سوگند نیست. گرچه گره خوردن سوگند هم، به معنای پیمان هم توی این است، اینها منظور پیمانها است که گره زده. حالا این پیمانی که شما بستید، که تویش چه چیزهایی می تواند قرار بگیرد؟ ۱- پیمان ازدواج می تواند در این پیمان قرار بگیرد. ۲- سوگند هم می تواند قرار بگیرد.

که همان چیزی است که الان به نام «ضمان جریره» است. نه این که حکمش وجود ندارد، نمی کنند آدمها! یعنی یک سوگندهایی با همدیگر می خوردند که برخی از احکامش را اسلام امضا کرده است و برخی اش را اسلام امضا نکرده؛ فرض بفرمایید که اگر مثلاً شما قتل خطئی انجام دادید و پول نداشتید، من گردن می گیرم. یک چنین چیزهایی بوده است که برای نظامات قبیله ای هم خیلی کارکرد داشته است. با همدیگر سوگندهای



این طوری داشته‌اند و پیمان‌های به این سبک داشته‌اند که به آن ضمان جریره می‌گفته‌اند. که اگر شما یک جوری شدید، پول نداشتی من می‌دهم. و اگر من شدم شما می‌دهید. این جوری است که این پیمان‌های محکمی است که بین جوامع ایجاد می‌شده است.

سؤال: یعنی ارث می‌بردند؟

-گاهی از اوقات از هم ارث می‌برده‌اند این‌ها. یعنی در اصطلاح فقهی «ولاء ارث» داشته‌اند نسبت به همدیگر. یعنی اگر وارث نداشته است این وارث بوده است. یا حتی اصلاً این هم کنار ورثه خودش وارث بوده است. آن موقع این چیزی که در بحث ارث قرآن و اسلام امضا کرده است، در بحث پذیرش دیات امضا نکرده است.

دیه، همین دیه برای عاقله است که اگر بچه قتلی بکند و خسارتی بزند، دیه‌اش بر عاقله است.

که حالا آن عاقله چه چیزی است؟ آن بحث فقهی دارد که حالا ما وارد آن نمی‌خواهیم بشویم. ولی این‌که

قرآن توی مسئله دیه آن را امضا نکرده است، آن را رد کرده است، ولی ارثش را امضا کرده است.

که جزو طبقه آخر ورثه یعنی اگر نبود، آن‌ها نبودند نبودند نبودند ... می‌رسد به کسی که ضمان جریره دارد

و ولاء ارث دارد و آن ارث بر است. اگر آن هم نبود دیگر، امام ارث بر است؛ یعنی «وارث من لا وارث له» است.

امام آخرین نفری است که ارث می‌برد، و طبیعتاً نماینده امام که اگر ولایت فقیه را شما قبول بکنید، نماینده

امام آخرین کسی است که ارث می‌برد. البته آن شأن حقوقی ارث می‌برد نه سیدعلی! شأن حقوقی ارث می‌برد.

(سؤال) لزومی ندارد این کار را بکنیم، این که **وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ** چ تمام! بعد از آن

**وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ**

خب چرا؟ این ج را که خدا نگذاشته است! برای چه قطع بکنیم؟ قطع کردن دلیل می‌خواهد. برای چه قطع

بکنیم؟

پاسخ داده می‌شود که برای این که معنی‌اش درست شود.

- بله ولی اشتباه معنی کرده است. من نظرم چیز دیگری است. بحث این است که قطع کردن خودش دلیل

می‌خواهد. هر کسی یک موالی دارد، حالا **فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ**؛ این نصیب این‌ها را شما به ایشان بدهید. این‌ها جزو

موالی هستند خودشان، این **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ** جزو موالی هستند خودشان، اگر جزو موالی هستند خب چرا قطع کنیم آیه را؟ خب این هم جزو موالی.

البته ج هم گذاشته است، ج از این علاماتی است که جایز است قطع کردن، یعنی **يَجُوزُ قَطْعُهُ**، یا **جَازَ قَطْعُهُ**. این قطع کردنش جایز است. ولی به نظر می‌رسد که اصلاً بحث جواز فقهی و این‌ها نیست، پس چرا قطع کنیم اصلاً این را؟ خب آن هم که جزو موالی است خودش، خب همین را پشت سر هم بخوانید برود دیگر!

سؤال: **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ** جزو موالی نیست که!

- نه آن هم موالی است.

سؤال: منظورم اینست که **الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ** از ردیف همدیگر شده‌اند، برای این‌ها وارث قرار داده‌ایم. برای این سه دسته؟

- خب دیگر، موالی قرار دادیم. موالی‌شان آن‌ها هستند و آن‌ها در **مَا تَرَكَ** این‌ها ارث می‌برند.

## ارث جامعه اسلامی از فرد

حالا شما **فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ**.

یک نکته که این‌جا خوب است با توجه بکنیم، مخاطب این **فَأَتَوْهُمْ** چه کسی است؟ این به درد آیه بعدی مان می‌خورد. خود اموات؟ خود اموات، یا ورثه است یا مورث است. درست؟ به ورثه که نمی‌گویند **فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ**، او خودش برای خودش است، نمی‌گویند که بهش بده که! درست؟ به مورث هم نمی‌گویند که تو این را به او بده، او خودش مرده است دیگر! خود مورث، نمی‌گویند که تو ببر این را به او بده. مخاطب این چه کسی است؟

جامعه اسلامی. مخاطب در خیلی از این آیات در قرآن اصلاً جامعه اسلامی است؛ یعنی خطاب نفر نیست. این در قرآن خیلی زیاد است که مخاطبش اصلاً با جامعه کار دارد، دارد با جامعه حرف می‌زند. شما این **فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ** نه خطابش می‌تواند به مورث باشد، مورث که مرده است.

سؤال: نمی‌شود برای قبل از مردنش باشد؟

نه، اصلاً ما چنین چیزی نداریم. من که هنوز نمرده‌ام بروم اموالم را به نام ورثه بکنم؟!

نه این دیگر بحث وصیت است، اما این جا بحث ارث است.

پس نه مورث می‌تواند مخاطب آیه باشد و نه ورثه مخاطب آیه است؛ چون که به ورثه نمی‌گوید که شما سهم این‌ها را بدهید، آن‌ها باید سهم خودشان را بگیرند. این خطابش به جامعه اسلامی است. این به درد می‌خورد. این را نگه دارید تا بفهمیم که به کدام درد می‌خورد! این که دارد این جا حرفش را به جامعه می‌زند. می‌خواهم مصححی برای حرف علامه در آیه بعدش گیر بیاورم. می‌خواهم در این بحث **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ**، البته علامه این را نفرموده، اصلاً مخاطب بحث را هم نگفته‌اند علامه، ولی یک مصححی می‌خواهیم برای آن بحث گیر بیاوریم.

سؤال: از ظاهر این آیه ۳۳ که این برداشت نمی‌شود. می‌گوید **وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِي...** که آن‌هایی که به هر حال توی بحث ارث و این‌ها دخالت می‌کنند از فامیل‌ها و این‌ها که به هر حال دخالت می‌کنند، که مثلاً بالا نکشند. - خطاب به عنوان خطاب به فرد نیست. قبول دارید؟

بله خطاب به جامعه اسلامی معنایش این نیست که خطاب کل دنیا است که الان. می‌خواهیم بگوییم که خطاب به فرد نیست. درست است؟

سؤال: یعنی می‌خواهم بگویم که خطاب به آن‌هایی هم که با خبر می‌شوند از این‌ها هم نیستش. خطاب فقط به آن‌هایی است که درگیر مسئله ارث هستند.

- کسی که درگیر نیست که اصلاً خبر ندارد!

سؤال: مگر امکان دارد؟ به هر حال آن‌هایشان این بحث را می‌شنوند.

خبر چه را می‌شنوند؟

خبر ارث را که مثلاً دعوای ارث و فلان و این چیزها... این‌ها دیگر وظیفه‌شان دخالت کردن توی کار نیست.

- ببینید دارد نگاه را متوجه این اجتماع می‌کند که شما بیایید نصیب این‌ها را بهشان بدهید. خب کی اصلاً، کی مسئول است؟ ببینید، اصلاً چه کسی دیگر اولویت دارد به تقسیم ارث؟ شما ورثه را بگذارید کنار، مورث هم که مرده است. چه کسی اصلاً مسئول این ارث است؟  
آشناها؟ هیچ آشنایی مسئول ارث نیست.  
حاکم شرع؟

### تفاوت مخاطب عمل و متصدی عمل

- خب همین دیگر. یعنی عملاً خطاب از روی خود ورثه و مورث و این‌ها برداشته شده، خطابش هم ببینید درست است که حاکم شرع متصدی این کار است. اگر خطاب به خود حاکم شرع بود، مثلاً خطابش را به پیغمبر می‌کرد و می‌گفت که شما این را بردار و قسمت کن بین ورثه. متصدی یک کار بودن غیر از مخاطب بودن است. ببینید مثلاً الان، امر به معروف و نهی از منکر اگر به مرتبه ضرب برسد وظیفه چه کسی است؟ وظیفه همه است.

امر به معروف و نهی از منکر سه مرحله دارد. مرحله زبانی و... و آخری هم باید طرف را بزنی. وظیفه چه کسی است؟ وظیفه همه است. منتهای مراتب برای این وظیفه جامعه اسلامی، یک متصدی تعیین شده است و آن حاکم شرع است. که برای جلوگیری از هرج و مرج می‌گوییم که این بزند. که البته بعضی‌ها حتی مفتی به‌شان و فتوایشان این است که خودشان رأساً می‌توانند بزند. حتی فتوای این جوری ما داریم که رأساً می‌تواند اقدام بکند به زدن؛ یعنی اگر سه مرحله امر به معروف و نهی از منکر رفت می‌تواند آخرش بزند!

پس ببینید، این فرق است که **مخاطب** چه کسی است و **متصدی** چه کسی است؟

فرض بفرمایید که متصدی الان این کار حاکم شرع بایستد. ولی خطاب به حاکم شرع نیست اصلاً. **فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ**، خطاب نه به ورثه است این قطعاً نه به مورث است قطعاً به لحاظ شرعی هم هیچ گروه دیگر موظف نیست که مثلاً بگویید که عموها موظفند به این کار. خاله‌ها موظف هستند به تقسیم ارث. اصلاً چنین وظیفه‌ای

را شرع به عهده کسی نگذاشته است. پس این خطاب به چه کسی است؟ خطاب خود جامعه است که دارد مخاطب می شود به این که این ها را ببرید و بدهید. حالا چه کسی متصدی شود؟ حالا شما بگو که **حاکم شرع** متصدی شود. **قوه قضاییه** متصدی شود، فلان و ... همه این ها برمی گردد به حاکم شرع.

پس این نکته نکته مهمی است توی این بحث برای گیر آوردن یک مصحح برای علامه.

### معلوم و مشهود بودن خدا (برهان صدیقین)

**فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ؛** نصیب این را، به آن ها بدهید، **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا** (نساء: ۳۳)؛ خدا بر هر چیز شهید و گواه است، این تعابیر **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا**، کلاً به معنای مشهود بودن است. صد جا به این رسیده ایم. این **إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**، عالمیت خدا است.

**إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا** این که شما خدا را ببین. خدا را در نظر داشته باش!

این اگر بخواهیم واردش بشویم یک مقدار طول می کشد، فقط ارجاع می دهم شما را به بحث سوره مبارکه فصلت آیه ۵۳ که یک بحث مهمی است آن جا که آیات آفاقی و انفسی را می گوید که از این طریق برسید به خدا. **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ؛** با این آیات انفسی و آفاقی بروید و برسید به خدا. بعد آن جا یک آس خدا رو می کند! **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؟** آیا خود خداوند کافی نیست؟

اگر این باشد که خود خدا کافی نیست بر این که شاهد است، اصلاً فقره آیه به هم جور در نمی آید. مگر بحث شاهد بودن خدا بود؟ مگر بحث عالم بودن خدا بود؟ بحث معلوم بودن خدا بود. شما می خواهید به خدا برسید و خدا بشود معلوم شما. بشود مشهود شما. نه این که بشود خدا عالم. بحث این نبود اصلاً. بحث این بود که خدا می خواهد بشود معلوم، نه می خواهد بشود عالم. حالا که می خواهد بشود معلوم، **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ؛** خود خدا کفایت نمی کند؟ این همین است که به نام برهان صدیقین است توی منطق های هم عرفانی و هم فلسفی. فلاسفه مشاء و اشراق و حکمت متعالیه این ها را با تقریرهای مختلف این بحث را تقریر کرده اند.

که **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا**؛ یعنی بالای هر چیز خدا است. و خدا دیده می‌شود. **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** نه این که **بِكُلِّ شَيْءٍ** هم نیست. **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا**؛ یعنی خود خدا دیده می‌شود. خود خدا باید دیده بشود. این جا هم که **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا**؛ بالای هر چیز، خدا دیده می‌شود. ببینید باز این همان بحث قدیمی است که کنار یک حکم فقهی ضمانت‌های اخلاقی و **ضمانت‌های اجرایی** برای آن حکم درست کرده، می‌بینید خدا یک پلیس درست کرده است. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا**.

این جا لازمست یک بحث قرآنی طرح بکنم. که یک تصمیم قرآنی اول باید بگیریم تا وارد آیه بعد بشویم. اصلاً درس قرآن شناسی است. این را به عنوان یک پرانتز گوش کنید، سر جای خودش بسیار نکته است. قرآن علی‌رغم این که بعضی‌ها نه این که می‌گویند، گاهی از اوقات در تصورات داخلی مان هست که قرآن من باب الکلام یجر الکلام است؛ یعنی هر چه پا بخورد بالاخره می‌آید، مثل گپ است عملاً، مثل یک چیز است که صحبت آمد دیگر. مثلاً مثل این که مثلاً من رفتم مدرسه مثلاً، گفتم مدرسه خوبست بگویم که حالا خیرین مدرسه‌ساز واقعاً این‌ها خیلی همتشان خوبست و این‌ها، حالا گفتم ساز! بد نیست راجع به انواع ساز هم یک بحثی بکنیم! سازها تقسیم می‌شوند به بادی و زهی و فلان این‌ها، این من باب الکلام یجر الکلام همین جوری دارم حرف می‌زنم دیگر. حالا ما که رفتیم به کجا می‌انجامد این که هیچ. این نگاه تقریباً نگاه مردودی است در نگاه قرآنی، این یک کتاب هدایت نیست دیگر. کتاب گپ و جوک و فلان و این‌ها می‌شود. این یک نکته.

### سبک بیان قرآن غرض محور نه موضوع محور

نکته بعد این است که برسیم به این که قرآن سبک بیانش چه جوری است، آیا **موضوع محور** است یا **غرض محور**؟ یعنی سر موضوع بحث می‌کند یا سر غرض بحث می‌کند؟  
قرآن یک کتاب موضوعی نیست، یعنی راجع به یک موضوع صحبت نمی‌کند. موضوعی صحبت کردن یعنی که شما این کار را بکنید، مثلاً شما راجع به معاد صحبت بکنید، وقتی خواستید راجع به معاد صحبت بکنید می‌گویید که ۱- امکان معاد ۲- اثبات معاد ۳- کیفیت معاد ۴- مواضع حشر ۵- ...

این می‌شود حول یک موضوع صحبت کردن. اگر شما در یک صحبت موضوعی بگویید که اتفاقاً حالا بد نیست یک حرف اخلاقی هم من این‌جا بزنم، یک چیزی از شخصیت شما بگویم که به هر جهت چون یک آدم بی‌شخصیتی هستید، باید یک نکته شخصیتی بگویم راجع به این موضوع. می‌گویند که خروج موضوعی کرده است.

کتاب دیگری هم مگر داریم؟

بله، یک کتاب دیگری هم هست به نام قرآن که غرض محور است. چون کتاب غرض محوری است کار موضوعی کردن روی آن سخت است.

یعنی این کار موضوعی که ما الان داریم می‌کنیم، کلاً یک موضوع را بررسی کردن، می‌بینید که این قدر پیچیدگی توی این پیش می‌آید؛ نه این‌که موضوع آن جمع بندی ندارد، موضوعش جمع بندی دارد، چون که راجع به یک حق واقع دارد صحبت می‌کند. پس کار موضوعی می‌توان روی آن انجام داد، ولی کار سخت است به جهت موضوعی.

می‌بینید که بعضی‌ها همین سؤال را می‌کند که آقا شما یک مبحث زن دارید می‌گویید پدر ما را درآوردید! از اینور بیا اون ور و از آن ور بیا این‌ور! این به خاطر این است که قرآن موضوع محور نیست و ما داریم برخورد موضوعی با می‌کنیم.

با یک کتاب غرضی را ما داریم برخورد موضوعی با آن می‌کنیم. خب این می‌شود چی؟ این کار مشکل می‌شود. ولی یک کتابی که دارد یک غرض را پیش می‌برد این ممکن است که دارد می‌رود توی بحث معاد، یکهو در بحث نفس شما هم یک کنجکاوی بکند! اصلاً این بحث‌ها نیست بلکه دارد می‌گوید با این شبهه‌ها می‌خواهید جلوی پای خودتان را باز کنید و می‌خواهد که از آن تذکر بحث معاد را در بیاورد. می‌گوید که این حرف‌ها نیست و شما شبهات را بیخود دارید انجام می‌دهید و می‌خواهید که جلوی پای خودتان را باز کنید؛ **يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ** (قیامت: ۵)، ولی از این‌جا راه خروجی نیست.

چون که آن غرض را هدف گرفته است و دارد می‌زند آن غرض را؛ یعنی روی نقطه‌ی غرض متمرکز می‌شود. این را هم حالا متوجه شدید؟ اگر این را هم قبول بکنید، یک چیز دیگر را هم باید تکلیفش را روشن بکنیم در بحث.

### ارتباط آیات مثل زنجیر است یا بند مفاصل؟

و آن این است که آیا قرآن کتابی است که اگر یک سلسله‌اش به هم بخورد چون که منسجم است، زنجیری به هم پیوسته است آیاتش، یا نه؟

که این می‌شود دو تا مبنا، ببینید خیلی از کسانی که ارتباط آیات را به همدیگر می‌خواهند چفت بکنند، تصویری که از قرآن دارند اینست که حلقه‌هایش مثل یک زنجیر به هم متصل است.

یعنی این آیه، ببین ربطش به آن آیه. آن آیه ربطش به این آیه، این آیه ربطش به این آیه، این آیه به بعد به بعد به بعد ... همین جور ربط آیات را با همدیگر می‌رویم جلو؛ چون که زنجیری به هم متصل است.

اگر بگویید که حلقه‌های گسسته است و اصلاً به هم ربطی ندارد، همان می‌شود الکلام یجر الکلام که این قرآن آن نیست.

آیا در کنار این حرف که قرآن شکل زنجیری دارد، شکل دیگری هم هست؟ حرف دیگری هم هست؟ بله. اگر بپذیریم که قرآن در سوره‌ها یک غرضی را دارد دنبال می‌کند در آن معنایی که دارد افاده می‌کند، اینجوری‌اش هم ممکن است.

شما این انگشتان را نگاه بکنید، این بندش یک بند است، آن بندش یک بند دیگرست. آن هم یک بند است. یک بند دیگر است. این‌ها هم بندهای دیگر است، روی هم بندها با یک مفاصلی به هم joint شده‌اند این‌ها، یک غرضی دارد و آن هم این است که می‌توانی با آن یک چیزی برداری.



این تصور از قرآن غیر از آن تصور زنجیری از قرآن است؛ یعنی شما فقط باید بندهای قرآن را تشخیص بدهید که کجا بند بندش باز شده است و بند شده است. بعد این بندها چه ارتباطی با همدیگر دارند و نهایتاً این‌ها روی همدیگر چه هدفی را نشانه می‌گیرند؟

می‌دانید که این تصور با آن تصور فرق دارد؟ یعنی شما عملاً باید بندهای قرآن را تشخیص بدهید که کجا است، بعد اصلاً لزومی ندارد که شما بگویید که این به این ربط دارد و این بندها به همدیگر تا آخر وصل است بلکه تا حالا داشت یک چیزی می‌گفت حالا می‌خواهد یک چیز دیگر بگوید. این که شما بگویید که ارتباط این آیه را با آن آیه بگو ببینم! اصلاً هیچ ارتباطی ندارد این آیه به آن آیه!

تا حالا داشت یک چیزی می‌گفت حالا می‌خواهد یک چیز دیگر بگوید. تمام شد آقا، بحث تمام شد و تمام شده است. از اینجا یک بند دیگر شروع شد مثلاً، بعد این بند با آن یکی بند دارد joint می‌شود. این نیست که شما حتماً بگویید که مثلاً از این جا ارتباط این را به آن بگو، آن را به آن بگو ...

این‌ها دو تا تلقی از بحث‌های قرآن است که ثمره هم دارد؛ یعنی نتیجه به بار می‌آورد.

ببینید شکل زنجیری اگر برای آیه‌ها تصور بکنید من می‌توانم از این جا زنجیروار ادامه بدهم و بروم جلو. اگر شکل بندی تصور بکنید برای آیه به شرط این که بندها را واضح کنم که با همدیگر بند بند شد؛ یعنی بندها باز بشود؛ اگر این را نشان بدهم مثل این کله پزها، که این قشنگ باز می‌کند، باز می‌کند و می‌گوید که نگاه کن!

قشنگ نشان می‌دهد، شما می‌بینید. یک تکه گوشت روی آن کشیده شده و شما نمی‌بینید که این‌ها بندبند هستند، گوشت را باز می‌کند و استخوان‌هایش معلوم می‌شود. همه می‌بینند که این‌ها بندها هستند. و بندها از هم جدا هستند. منتها دارد یک غرضی را می‌برد جلو با این بندها. این هم یک تلقی است از قرآن.

این دو نوع تلقی در آیات تأثیر می‌گذارند. این هم به‌عنوان یک نکته قرآنی داشته باشید، حالا شاید شما بگویید که نظر شما چی است؟ نظر من همان نظر دوم است.

یعنی من می‌گویم که قرآن آیاتش، بندی است؛ و کسانی که تلقی زنجیرواری کرده‌اند، گاهی از اوقات مجبورست در ارتباط این آیه به آن آیه، آدم جفنگ ببافد. می‌بینی یک چیزهایی دارد می‌گوید که مثلاً هی می‌خواهد که این آیه را ربطش را به آن آیه درست بکند.

خب این چه زحمتی است؟ چه زحمتی دارد می‌کشد؟ چه کسی گفته است که این طور است؟ از این آیه به بعد یک دسته آیه جدید شروع شد.

### ترتیب هدفمند آیات

آن هم یک دسته آیه بود، این دو تا دسته آیه دارد آن غرض کلی سوره را پیش می‌برد. این نگاه‌ها خیلی نگاه‌های advanced است در قرآن، که یک قرآن شناس و سوره شناس می‌خواهد؛ یعنی باید طرف خرد کرده باشد خودش را در سوره؛ یعنی از بیرون قشنگ بداند که این سوره می‌خواهد چه کار بکند. بر این مبنا که سوره قرآن ترتیب داده شده توسط خود وحی است؛ یعنی وحی این سوره را این طوری کرده است. نه این که آمدند آیات را کنار هم چیدند و شده است سوره! این ترتیب یک ترتیب وحیانی است.

سؤال: یک سطح بالاتر از سوره را هم می‌توانیم در نظر بگیریم؟ منظورم آن بندها به همدیگر ...

- آن غرض سوره‌ها به هم. بله! نگاه بکنید که غرض بندها به همدیگر مجموعاً این‌ها را همه را جمع بکنید، غرض چند دسته بند را به همدیگر جمع بکنید که غرض سوره به دست می‌آید؛ بعد سوره‌ها را اگر قبول بکنید که ترتیبش وحیانی است که ما این را هم قبول داریم، این ترتیب را به هم بند بکنید که می‌شود غرض قرآن. یعنی اگر قبول بکنیم که قرآن یک پیکره است، مثل یک آدم می‌ماند. اینست که آن موقع مرد می‌خواهد که در قرآن تدبر بکند! یعنی این نگاه با این نگاهی که برمی‌دارید این آیه را جدا می‌کنید، و کلاً دل و روده آیه را می‌ریزید بیرون. حالا این آیه را با یک آیه دیگر، و نهایتاً کاری که می‌کنیم این است که ارتباط این آیه را با آیه قبلش مثلاً بگوییم که چه است!

این‌ها باز کارهای کم زحمت‌تری است. آن یکی اما مرد افکن است آن کار!

از این‌ها است که دوع نمی‌شود، ولی اگر بشود چه می‌شود!! چه درمی‌آید! یعنی اگر این کار را کسی بتواند توی، این حرکت را کسی بتواند توی قرآن، نه خیالی! این‌که نشان بدهد که این شد یک بند. آن شد یک بند، این بندها را ارتباطش با همدیگر ... حالا این ۱۰ تا بند را بگذار کنار، از این‌جا بندهای دیگر دارد شروع می‌شود. این‌ها هم شد یک بند و این‌ها، بعد این‌ها را ببین روی هم، ببین این شد.

نگویید که نمی‌شود، ما کار نکرده‌ایم روی قرآن.

سؤال: بالاخره ما نفی کننده این نیستیم که، بالاخره این یک دسته بند این جا است و یک دسته بند دیگر هم آن جاست و یک بند دیگر هم مثلاً بعد از این آمده است، می‌توانست هر جای دیگر هم باشد، ولی ای که آمده است اینجا ...

- نه، همین که آمده است این جا این بند به این بند مرتبط است ... نه که این آیه به این آیه مرتبط است.

یعنی این بند آیه، به این بند آیه یک ارتباطی دارد، نه این‌که این آیه به این آیه ارتباط دارد حتماً.

حالا باید یک بار مثلاً با یکدیگر یک چیزهایی را ببینیم، ببینیم که می‌شود از همین کارها را کرد؟ یا خیر.

سؤال: بحث روایی هست که این جور ارتباطها بین آیات وجود داشته باشد، و بین سوره‌ها باشد و ...

- ببینید آن جا که بحث، بحث تدبر در قرآن را مطرح کردند، بحث تدبر در سوره را مطرح کردند و تدبر در

قرآن را مطرح کردند؛ یعنی گفتند که تدبر در سوره بکنید؛ یعنی اصلاً عنوان این که تدبر در سوره، نه تدبر در

قرآن! که شما بگویید که مثلاً من الان می‌خواهم توی قرآن، ما هم داریم الان توی قرآن تدبر می‌کنیم دیگر. نه،

اصلاً به عنوان تدبر در سوره آمده است. وقتی که دارند می‌گویند تدبر در سوره در اصل؛ یعنی سوره خودش به

عنوان یک واحد هدایتی است. که شما باید تدبر بکنید توی آن. به عنوان یک واحد هدایتی است که باید توی

آن تدبر کرد، توی سوره. نه توی قرآن.

این‌ها که عبارت‌های خود قرآن است، که ضمن **افلا يتدبرون القرآن** دارد، یک جای دیگر بحث همین عبارت

شبهه به همین عبارت در مورد سوره دارد. حالا الان عبارتش را یادم نیست که بخوانم از قرآن ولی همین معنای

تدبر بکنید توی سوره را می‌دهد.

یا مثلاً ۱۰ آیه. مثلاً این که شما **فَاتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ**؛ اگر بتوانید ده سوره بیاورید، گاهی از اوقات معلوم است که خود سوره‌ها کنار همدیگر یک واحدهای هدایتی هستند و یک موقع به قرآن است، یک موقع به ده سوره است و یک موقع به سوره است. معلوم می‌شود که این‌ها واحدها هستند خودشان، واحدهای قرآنی هستند. این‌ها را اگر می‌بینید که خیلی از ذهن ما دور است چون که ما خیلی از قرآن دور هستیم. این روایت **لا تَنْقُضُ الْيَقِيْنَ بِالْشَكِّ وَلَكِنْ اَنْقُضْهُ بِيَقِيْنٍ اٰخِرٍ**، نشستند این آخوندها روی این روایت فکر کردند، این قدر فکر کردند و این قدر فسفر سوزاندند سر این یک دانه روایت، الان شما ببینید که شده است چهار سال درس حوزه. همین یک روایت.

یعنی اگر کسی این یک روایت را، که مبنای بحث استصحاب است بخواند روی روال حوزه درس بخواند چهار سال وقت صرف می‌شود.

خوب اگر یک روایت این جور ازش مطلب می‌تواند در بیاید، قرآن به طریق اولی، می‌تواند مطلب ارزش دربیاید. نکردیم و می‌گوییم که نشده است مثلاً! نمی‌شود یا خیلی هم عجیب است. مثلاً این حرف‌ها مگر می‌شود؟ بله، چهار تا بایستند و راهش را باز بکنند، می‌شود! اگر بیفتند و قرآن‌شناس باشند، قرآن اجتهادی، نه قرآن با تفاسیر بیانی، قرآن را اجتهادی نگاه بکنند، می‌شود!

سؤال: ترتیب این بندها را چگونه مشخص می‌کنید؟ مثلاً بند اول با آخری؟

- خود این بند چه غرضی را طی می‌کند؟ این مهم است؛ مثل این می‌ماند که وقتی خدا شما را خلق کرد این بندت گره خورده بود به آن یکی بند! نمی‌گفتند که ناقص الخلقه هستید؟

این بند گره بخورد به این یکی بند، می‌گویند که این ناقص الخلقه است. این دستش مثلاً انگشت‌هایش مشکل دارد. این بند باید گره بخورد به بند بعدی. این بندها وقتی به هم گره بخورد، می‌رود توی مچ، بعد این به یک زند دیگری و این‌ها به آن‌ها و آن‌ها... بعد می‌شود یک پیکره که دارد کار می‌کند. این استخوان‌بندی آدم می‌شود.

(سؤال) من هم همین را می‌گویم. نباید جابه‌جا بکند. نباید بگوید دیگر، من هم گفتم که معقول نیست جا به جا بکند.

سؤال: نمی‌شود از وسط بندها دوباره دو آیه یک بند دیگر تشکیل بدهند؟ آیات یک بند توی خود قرآن پراکنده باشد؟

- نه نمی‌شود! حتی در داستان‌ها را هم که می‌بینید این قدر تکرار شده است، علی‌المبنا اول باید مبنا را ببینید تا بتوانید این را تشخیص بدهید که حالا چرا یکپویی دارد این جا این طور می‌گوید؟

چه غرضی وجود دارد و این غرض در مجموعه سوره باید دید بشود؟

سؤال: شما تدبیر موضوعی را که نفی نمی‌کنید؟

- نه! آن اصلاً یک چیز دیگر است؛ یعنی کار موضوعی کردن روی قرآن جا دارد، بالاخره شما ببینید راجع به pack زن، خدا به هر جهت یک ذهنیتی دارد، این ذهنیت؛ یعنی همان موضوع. راجع به pack معاد، معاد یک حق واقعی است که وجود دارد و هست، و قرآن هم دارد گزارش می‌دهد، پس این یک موضوعی است و می‌شود کار موضوعی کرد ولی کارهای موضوعی هم برای همین یک مقدار سخت است توی قرآن. چون که قرآن موضوعی برخورد نمی‌کند؛ یعنی مثل یک رساله دکتری و یک رساله فوق‌لیسانس نیست که دیباچه داشته باشد و مقدمه و چکیده، بعد برود فصل یک و فصل دو و سه و جمع‌بندی و نتیجه و برود تمام بشود ... اصلاً این جوری نیست قرآن!

در این آیه نساء در برابر رجال است یا در برابر شوهر؟

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ

به این نکته‌ای و روندی که توی آیه هست یک مقداری دقت بکنید. اگر شما صدر آیه را بخوانید الرِّجَالُ

قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ و بقیه آیه را اصلاً بی‌خیال بشوید، به اضافه آن مصححی که خطاب به جامعه دارد و آن هم

فَأَتْوَهُمْ نَصِيْبَهُمْ، این ظهور در چه معنایی دارد؟

سؤال‌های بی‌شماری این‌جا وجود دارد که یکی از آن‌ها این است که الان این بحثی که دارد شروع می‌کند بحث زن و مرد است، یا زن و شوهر است؟ چون که این خیلی مهم است.

اولش ظهورش در این دارد که بحث زن و مرد دارد می‌کند؛ یعنی می‌گوید که **الرِّجَالُ، فَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** اما در قسمت پایانی آیه مشخصاً بحث زن و شوهر است و معلوم است. و دارد متفرع بر آن بحث اولش می‌گوید که **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي ..** که مشخص است این‌ها زنجیروار به هم وصل است. **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ؛** از آن زن‌هایی که ناشزه هستند این‌ها را **فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ**

اگر این **وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ** نبود، می‌شد کلاً بگوییم که بحث راجع به زن و مرد است. چرا؟ حالا به دلیل نشوز هم بگوییم، نمی‌شود؛ چون اگر معنای لغوی نشوز بکنیم، می‌تواند اصلاً به معنای یک زن بزه تلقی کرد که **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ؛** اگر می‌ترسید اول بیاید موعظه‌اش بکنید، یعنی قضیه را در یک روال امر به معروف و نهی از منکر دارد قرار می‌دهد.

که اول امر به معروف و نهی از منکر بکنید و بعد هم بگیرید بزنی‌دش که چرا داری این کار را می‌کنی؟! بعد هم اگر اطاعت کرد دیگر راهی نیست و تمام؛ یعنی آیه بسته می‌شود با همین چیزها.

ولی واژه‌ای که عملاً نمی‌گذارد کسی همچو تلقی‌ای بکند و این را می‌سراند توی بحث زن و شوهر، همین بحث **وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ** است؛ که خوابگاه‌ها را جدا بکنید. این مشخصاً معلوم است که بحث زن و شوهر است.

خوب ببینید، متفرعی بر یک بحثی، یک بحث دیگری دارد انجام می‌شود. باید این را تأمل کرد که صدر آیه را به نفع ذیل آیه دست بزنی‌م، یا ذیل آیه را به نفع صدر آیه؟ یا یک کار دیگر بکنیم!

یا این که این صدر و ذیل را بگوییم که دارد ذیل آیه، ذکر خاص پس از عام می‌کند. یعنی یک مطلبی را گفته است راجع به کل جامعه، متفرع بر آن مطلبی که گفته است، حالا این بحث را تطبیق خانوادگی می‌خواهد بدهد.

این‌ها توی فهم تأثیر می‌گذارد.

پس یا این شد که بگوییم که صدر آیه را به نفع ذیل آیه دست می‌زنیم، یعنی می‌گوییم که آقا اصلاً بحث تمام شد و بحث را ببند آن‌جا، ربطی ندارد بحث.

این می‌شود یک برخورد. بعد کسی بگوید که یعنی چه که ربط ندارد؟ می‌گویی که نگاهم چه بود، یک نگاه بندی بود به قضیه. بندش جدا شد. بحث ارتباطی ندارد دیگر.

سؤال: در داخل آیه هم می‌توان بندی در نظر گرفت؟

نه! توی سوره می‌توان. خود آیات واحد است خودش.

پس بگویید که آیه ربطی ندارد به آیه قبل، اصلاً بحث تمام شد و بگذار کنار آیه را.

می‌گوید که چرا؟ می‌گویی که ربطی ندارد، من نگاهم نگاه بندی است به قرآن.

آیه ربطی ندارد، از آن اول این آیه و آیه بعدی‌اش راجع به زن و شوهر است..

ببینید من دارم برخورد عالمانه می‌کنم با شما! به عنوان آدم فهمیده دارم با شما برخورد می‌کنم! یعنی

نمی‌خواهم بروم بالای منبر! می‌شود بالای منبر رفت و یک چیزی گفت و تمامش کرد.

این همانی است که ما توی دانشگاه می‌گوییم. آیه را اگر توی دانشگاه از ما سؤال کنند این‌جوری آیه را توی

دانشگاه، بحث نمی‌کنیم که! حتی همین آیه را من در جمع متخصصان علوم اجتماعی زنان رفتم و صحبت

کردن و کلش را طی یک ساعت و یک ساعت و نیم یک چیزی گفتیم!

سَمَبَل هم نیست ولی یک چیزی آدم می‌گوید و می‌رود دیگر. حالا طرف که مقدماتش را ندارد، مقدماتش را

ندارد همین است دیگر.

من بیایم حالا راجع به بندی بودن قرآن و آن یکی ... یا این چیزها یا آن چیزها ... واژه‌شناسی قوام، یا این

یا آن، یا فضیلت بیایم و بخواهم آیات را نشان بدهم خب پیر می‌شود آدم بخواهد این‌ها را توی یک ساعت

بگوید!

نمی‌شود این چیزها را توی یک جلسه گفت لذا این برخورد، برخورد تکنیکی با قرآن است، حواستان باشد! یعنی برخورد کلاسیک است.

## مردان بر زنان ولایت ندارند

سؤال: وقتی که می‌فرمایید صدر به نفع ذیل و این‌ها لطفاً نتایج را هم بگویید.

- ببینید شما یا صدر آیه را به نفع ذیل آیه دست می‌زنید، یعنی می‌شود چه؟ یعنی می‌شود بحث اصلاً راجع به زن و مرد نیست و راجع به زن و شوهر است. در بحث زن و مرد، هیچ کس به هیچ کس ولایت ندارد در جامعه. هیچ کس قوام کسی نیست و ولایت هم ندارد. می‌گویید که مثال بزن، مثال می‌زنم. ولایت مادر بر بچه. فرزندی اگر مرجع تقلید هم باشد، مادرش هم بگوید که این شب قدری نرو من این‌جا تنها هستم، او نمی‌تواند برود. بگوید من این سفری که شما می‌روید، راضی نیستم. این مادر به بچه مرجع تقلیدش ولایت دارد. اگر او به سفر برود سفر حرام است. توی هر سنی.

می‌گویید که رقم بده می‌گویم که بیا این رقمش! می‌گویید که کد بده می‌گویم که بیا این هم کدش. می‌گویید که کسی بر کسی ولایت دارد، مردی بر زنی ولایت ندارد؛ کلاً مردان بر زنان ولایت ندارد. من دارم ادعا می‌کنم و دارم نتایج بحث را می‌گویم. من در اینجا دارم ادعا می‌کنم که چه کسی گفته است که مردان بر زنان ولایت دارند و قوام کار آن‌ها هستند؟

سؤال: آیا ولایت از قوام می‌آید؟

حالا بگذارید تا برسیم به معنای خود قوام.

یعنی این نوع ولایت‌هایی که به کار می‌رود یا مثلاً از آن طرف طبیعتاً مثلاً قوام بودن از آن طرف حرف گوش کردن می‌آورد و چه می‌آورد و چه چیزهایی ممکن است که جز تبعات بحث باشد؛ این مردها بر زنان چنین ولایتی ندارند. چه کسی گفته است که مردها بر زنان ولایت دارند؟ یا قوام کار آن‌ها هستند؟ توی این فضا می‌شود بحث کرد. این می‌شود نتیجه‌اش!



دارم یکی یکی می‌گویم که مثلاً اگر دست بزنییم چه می‌شود.

پس اگر ذیل آیه را به نفع صدر آیه دست بزنییم، می‌شود؟ نمی‌شود! ذیل آیه این قدر محکم است که نمی‌گذارد شما این کار را بکنید؛ یعنی شما بگویید که کلاً این خطاب به جامعه اسلامی است.

### ذکر خاص بعد عام و فرع پس از اصل

نوع سومی که می‌شود فکر کرد عملاً در مقام احتمال، و علامه همین جور احتمال را داده‌اند، این است که قسمت اول آیه یعنی تا همان ج که گذاشته است، تا آنجا راجع به زن و مرد است کلاً و خطاب راجع به جامعه است. خطاب به جامعه است و راجع به جامعه دارد یک نظر جامعه‌شناختی می‌دهد.

بعد می‌گوید که انتهای آن چه می‌شود؟ آخر آن با فاء تفریع به عنوان یکی از نتایج بحث، ذکر خاص و یکی از نتایج فرعی این بحث در نظام خانواده است. تطبیق آن بحث توی نظام خانوادگی. یعنی فقراتش را به عنوان تطبیق از همدیگر جدا می‌کند.

می‌گوید که این تطبیق آن بحث. می‌گویید که مگر از این چیزها وجود دارد توی قرآن؟ آره، این قدر از این ذکر خاص پس از عام وجود دارد در قرآن که! مثلاً می‌گوید که شما این آسمان و زمین را نگاه بکنید و عالم را نگاه بکنید و این طیور. خب طیور مگر جزو چه کسانی هستند؟ جزو عالم هستند دیگر! این‌ها را چیز بکنید به اضافه این‌ها.

اگر این قرآن نازل بشود بر آسمان و زمین و کوه، **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** (احزاب: ۷۲)

**إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ**؛ بالاخره جبال جز همان سماوات و زمین است دیگر! این‌ها می‌شود ذکرهای خاص پس از عام. و این قدر از این ذکر خاص پس از عام زیاد است توی قرآن که الی ماشاءالله! اما کسی ننشسته که بگردد این‌ها را، در حالی که در بسیاری از صفحات قرآن این را می‌بینید.

می‌گوید مگر پیدا می‌شود چنین چیزی؟ بله جز نتایج ما شد که یک خاصی را پس از یک عام و فرعی را پس از یک اصلی می‌خواهد توی نظام خانواده نتیجه بگیرد.

این نوع، یک حالت وجه الجمع است.

می‌گویید که **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** یک پدیده بحث اجتماعی را دارد بحث می‌کند.

### تفاوت حکم در جمله در مقام خبر، یا انشاء

یک نکته دیگر هم بگوییم که باید در نظر بگیریم، یک بحث است به نام خبر و خبر در مقام انشاء. این هم یک بحثی است که مهم است و خیلی وقت‌ها منشأ خلط و اشتباه است! و گاهی از اوقات باید یک تصمیم گرفت سر بعضی از این‌ها. این خبر و خبر در مقام انشاء یعنی ...

جمله خبری که معلوم است یعنی چه! جمله خبری است و دارید خبر می‌دهید از یک واقعه. جمله انشایی اصطلاحاً این جملاتی است که امریه است که صدق و کذب بر نمی‌دارد. من اگر به شما بگویم که برو، این گزاره نه صادق است و نه کاذب. من خبری نمی‌دهم، اگر بگویم که شما دارید می‌روید الان یا صادق است یا کاذب، ولی اگر به شما بگویم که برو نه صادق است و نه کاذب. این‌ها جملات امری هستند.

یک سری خبر داریم که این‌ها در مقام انشاء گفته می‌شوند. مثل این که از اهل بیت پرسیدند که آقا در نماز سه رکعتی شک کنیم چه می‌شود؟

می‌فرمایند که **يُعِيدُ**؛ یعنی اعاده می‌کند. این یعنی چه؟ یعنی اعاده بکن! این معلوم است دیگر؟ واضح است؟ یا می‌گویید: تمرین‌های فصل پنجم را می‌نویسید و می‌آورید! یعنی بنویسید و بیاورید.

یعنی جمله‌اش امری است. قیافه جمله خبری است ولی در مقام انشاء گفته می‌شود. این‌ها جزو واضحات است، اما یک سری از بیانات شرعی وجود دارد که تصمیم گرفتن در مورد آن‌ها سخت است.

مثل این که بچه **سَيِّدٌ سَبْعَ سِنِينَ**! این یعنی چه؟ آقایی بکند یک بچه؟ یا بیان یک ویژگی است که آقا است. ویژگی‌ش این است؟ یعنی دارد توصیف می‌کند و این جمله خبر است اصلاً، یعنی بچه یک ویژگی دارد که آقا

است، حالا شما بیا توی معادلات دیگر قرار بده که بفهمی با این بچه چطور تا بکنی. ممکن است که بزنی توی سرش! معلوم نیست که چه چیزی از آن در بیاید. که، این باید آقایی بکند.

در بیانات شرعی بعضی از چیزها هستند که این تصمیم‌گیری در موردشان مشکل است این را بدانید! یعنی آیا این خبر است واقعاً؟ یعنی دارند یک چیز را برای ما توصیف می‌کنند؟ یا خبر در مقام انشاء است؟ من باید یک کاری الان بکنم. یعنی بچه این جوری بکنم،

مَنْ قَرَعَ بَابَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ هر کس در خانه خدا را زیاد بزند و لجاجت بکند او در را باز می‌کند. یعنی این که بکند؟ یا این که اتفاق می‌افتد، ممکن است که اتفاق بدی برای تو بیفتد. ولی این اتفاق می‌افتد، اگر کسی خیلی لجاجت بکند در خانه خدا و در خانه خدا را محکم بکوبد؛ آن قدر بکوبد، بالاخره خدا در را باز می‌کند. آیا یعنی این کار را بکند؟ یعنی جمله انشایی است؟ یعنی شما الان این کار را بکنید؟ یا نه، یک توصیف است که این اتفاق می‌افتد؟

فلذا تصمیم‌گیری روی بعضی از بیانات شرع با یک مشکلاتی روبه‌رو می‌شود، این هم یک نکته. نکته بعدی که این نکته‌ها را یادتان باشد که باید یادتان باشد، چون که درس است. درس را باید از این جلسه به آن جلسه یادتان باشد. یا لااقل یک کدهایی از آن را یادداشت کنید. اگر نوشته بشود و مسئولی این کار را انجام بدهد، که مثلاً چه چیزی طرح شد، این عنوان‌ها و این عنوان و این عنوان... طرف تا وقتی که قبل از جلسه می‌آید یک دوره بکند مطلب را که توی بحث بیاید و بدانند که چه شده است. ما می‌نخواهیم توضیح بدهیم و نرویم عقب که دورخیز کنیم تا بتوانیم بپریم. این قدر مجبور می‌شویم دورخیز بکنیم تا بالاخره می‌رویم و از آن طرف می‌افتیم پایین!

**بیان علت در حکم ضیق و سعه ایجاد می‌کند**

نکته دیگر: که این جا باید بحثش را بکنیم که تطبیق آن بماند. و آن بحث این است یک موقع به ما چیزی می گویند و علتش را نمی گویند. یک موقع می گویند و علتش را هم می گویند. این را می گویم به خاطر که یک ایرادهایی که به علامه می شود وارد کرد!

و آن این است که ببینید، یک موقع هست که شما می گوید که این کار را بکنید! می گوئید دلیلش؟ می گویم که به تو مربوط نیست. همین که من می گویم را انجام بده دیگر.

می گویم گوشت خوک نخور! می گویی دلیلش؟ دلیلش را نمی گویم، نه این که دلیل ندارم. شاید دست تو بسته است عملاً در برخورد با آیات در برابر این حرف من دست شما بسته است!

اگر من واجب الاطاعة باشم، روی حرف من حساب کار شما تمام است دیگر! ولی اگر من علت این چیزی که دارم می گویم را گفتم، گفتم گوشت خوک نخور گفتمی چرا؟ گفتم که انگل دارد! عملاً دست شما دیگر باز است چون با علت سروکار دارید. اگر انگل زدایی بکنید چه می شود؟

یک موقع هست که می گوید اصلاً علتش چه هست؟ می گویم که علتش همین است. آن موقع دست شما که رسید به علت، دست شما باز می شود. علت، کاری که می کند اصطلاحاً هم می تواند یک حکم را ببندد و هم می تواند آن را بازش بکند. اگر شما به علت رسیدید می تواند یک حکم را از یک ناحیه ببندد و از یک ناحیه دیگر باز بکند چون که دارد دائرمدار علت می شود.

مثل این می ماند که من می گویم که عرق نخور! می گویی که چرا؟ بگویم که چون که مست می کند.

علتش را که بگویم، اگر توانستید توی این عرق یک چیزی بریزید که این حالت مستی را کاهش دهد، حالا داغ بکند ولی مست نکند، یا اینکه کم بخورد. یک ته استکان! یه پک این قدری و کوچک! که بیایی و بگویی که مسکر نیست مثلاً... و مست هم نمی کند. شما می گوید که این مست نمی کند، از این طرف ضیق می کند ولی از طرف دیگر گشاد می کند، چرا؟ چون هر چیز دیگری که مسکر است همین جوری است.

ولی می‌بینید که عملاً من گفتم که مسکر نخور؛ چون که مست می‌کند. من مست کننده را عملاً به تو گفتم نخور، پس هر چیز دیگری که مست کننده است را نخور! اینست که این جمله را این آخوندها می‌گویند که «العله تُعَمِّمُ وَتُخَصِّصُ»؛ یعنی از یک طرف عمومیت می‌دهد، از یک طرف هم تخصیص می‌زند.

درست است که از یک طرف عمومیت می‌دهد، ولی از یک طرف باید حواسمان باشد که تخصیص می‌زند. این را می‌گوییم به خاطر این که، یک خرده حسابی با علامه باید سر بعضی چیزها در اینجا داشت! یک‌جا درست است که عمومیت می‌دهد ولی یک‌جا هم تخصیص می‌زند. یعنی اگر گفتیم که این علت است و شروع کردید بحث عموم کردید، یک جای دیگر هم حواستان باشد که دیگر می‌رود دیگر، یک جای دیگر هم می‌رود تخصیص می‌زند. دیگر علت است دیگر.

دست شما نیست که بگویید که مثلاً نه این جا نرود مثلاً. دیگر آب راه افتاده است و دیگر همین جور می‌رود دیگر! هر جایی که باید برود و راهش را باز بکند می‌رود.

العله تعمیم و تَخَصِّصُ، این نکته را هم باید در نظر بگیرید، پس چه شد این دو نکته آخری که گفتیم؟

۱- خبر یا خبر در مقام انشا این دو تا باید یک تصمیم‌گیری به جهت ظهور سر این‌ها بشود.

۲- این که علت چکار می‌کند و چه کاری از علت بر می‌آید؟ چه ربطی به آیه دارد؟

یک تأملی در آیه بکنید و خودتان ببینید که ربط دارد یا ندارد! به آیه کاملاً ربط دارد این چیزهایی که دارم می‌گوییم؛ چون یک جنبه‌های از علیت گفته شده است؛ یعنی گفته است که **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** آن هم به دو دلیل. وقتی که دلیل را بگوید، دست باز می‌شود. اگر بگویید دلیل است دست باز می‌شود. مگر این که یک توجیه دیگری بکنید.

اگر هم بگویید که این اصلاً جمله انشایی نیست و خبری است و یا خبری نیست و انشایی است، این هم نتیجه‌اش فرق می‌کند. نتیجه این تصمیم هم فرق می‌کند در بهره‌مندی از آیه.

یک‌جا نتیجه‌اش این می‌شود که شما باید این کار را بکنید، یک جایی شده است که نه، این جور است.

دلیل هم که گفته شد، اصلاً کل سیستم عوض کرد.

دارید می‌گویید که این طوری است و به این دلیل است. خب شاید یک جور دیگری باشد و به یک دلیل دیگری. این می‌شود. می‌بینید که چقدر تفاوت ایجاد می‌شود توی آیه؟

فلذا این که توجه کنید این جمله خبری است یا در مقام انشاء است؟ و این که دلیل چه کاری انجام می‌دهد آن هم یک بحث است.

### کد نساء و نساءکم

فقط بدانید که چه مصححی را علامه می‌دانسته است که باید داشته باشد برای این **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** که صدر آیه راجع به بحث زن و مرد است، علامه چیزی نفرمودند، ولی می‌توانیم دو تا مصحح بزنیم. یکی سیاق آیه قبل که خطاب کلاً به جامعه است و دارد آن را ادامه می‌دهد که دارد همان را ادامه می‌دهد که **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ**

ضمن اینکه یک بیان دیگری که می‌توان برای علامه درست کرد این است که تعبیر **الرِّجَالُ** و **النِّسَاءِ** این‌ها تعبیر زن و شوهری نیست. این‌ها تعبیر زن و شوهری نیست پس می‌گویید چه است؟ تعبیر زن و شوهر را توی قرآن اگر ببینید بحث نساء کم است؛ یعنی می‌گوید که نساء کم. زن‌های شما. این تعبیر را وقتی که به این صورت به کار می‌برد می‌شود تعبیر زن و شوهر. عمدتاً این جور است. شما بیاورید همین سوره مبارکه بقره، آیه ۳۵، را نگاه کنید:

**نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ ۖ فَاتُّوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ**

این به معنای این نیست که زن‌های جامعه اسلامی کلاً حَرْث هستند و بز و برو! اینکه این نیست، این زن شما این جور است! زن فک و فامیل هم نیست!

این **نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ** که آیه‌اش را بررسی کردیم این یعنی زن شما، یعنی زنتان این جور است. این زن و شوهری است آیه.

یا مثلاً أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ (بقره: ۱۸۷)؛ یعنی شب‌های ماه رمضان نزدیکی به زنان، نه

این که نزدیکی به زنان جامعه اسلامی کلاً شب‌های ماه رمضان حلال است! این که نیست و این‌ها واضح است!

(سؤال) آن‌ها را بیشتر سیاق آن‌ها را ایجاد می‌کند. ولی تعبیر الرَّجَالِ و النَّسَاءِ، این تعبیر نیست، یعنی شما

اگر بخواهید بگویید که این تعبیر بین زن و شوهر است این یک مؤونه لازم دارد، برای چه؟

مردان یعنی مردها دیگر! زن‌ها هم یعنی زن‌ها ...

شما وقتی که می‌گویید مردها و زن‌های جامعه اسلامی، یعنی زن و شوهر؟ مگر این که قرینه بیاورید مردان و

زنان جامعه اسلامی این‌ها باید مثلاً با هم توی خانه خیلی خوش رفتار باشند. این که به عنوان قرینه می‌آید

وگرنه تعبیر زن و مرد که نمی‌شود زن و شوهر که! مثلاً به شما بگویند که مرد و زن یعنی چه؟ می‌گویید که

مرد و زن دیگر؛ یعنی طایفه مردها و طایفه زنان. اخلاق مردها این جور است و اخلاق زن‌ها این طوری است.

یعنی چه؟ یعنی مردها کلاً ویژگی اخلاقتان این است و زن‌ها ...

اگر بخواهد یک چیز دیگری باشد، آن احتیاج به قرینه دارد. ضمن این که در قرآن آیات زیادی این معنا را

می‌گوید؛ مثلاً نگاه کنید آیه ۲۳ همین سوره نساء:

وقتی حرمت‌ها را دارد می‌گوید که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ

وَ بَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ

تا می‌رسد به این که وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ؛ مادران زن‌های جامعه اسلامی که نیست. مادر خانمتان است دیگر! مادر

زنتان. وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ

حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً

از آن زن‌های خودتان که دخول انجام شده است. یا آن زنی است که دخول انجام نشده است.

در حقیقت این تفکیک، ولی منظور همسران است اینجا.

این تعبیری که توی نساء کم و فلان و این‌ها بگردید، از این تعبیر نه نساء و این‌ها هم نه. نساء و این معنا هم

نه. بلکه نساءکم زنان ما.

این باز دوباره اساساً برای زن است در جامعه اسلامی است. نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ وَ أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ

فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (آل عمران: ۶۱)

این تعبیر یک مقدار بیشتر این معنا را باز دوباره می‌رساند که ... بعضی از تعبیر نساء کم هم هست که اتفاقاً باز زنان جامعه اسلامی است. جامعه است.

مثل آن تعبیر که بالاخره نسبت به این تعبیر کمتر است. که فرض بفرمایید که يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ

نِسَاءَكُمْ (اعراف ۱۴۱)؛ بچه‌هایتان را کشتند و... که به هر حال آن را هم می‌شود، ولی اگر قرار بود بگوید که مردها بر زنانشان، می‌گفت که «رَجَالِكُمْ قَوَّامُونَ عَلَى نِسَاءِكُمْ»

این تعبیر خیلی رندتر و شفاف‌تر و واضح‌تر بود توی رساندن این معنا که مردهایتان بر زن‌هایتان قوام هستند

در روابط زن و شوهر. اگر می‌گفت که رَجَالِكُمْ قَوَّامُونَ عَلَى نِسَاءِكُمْ

این خیلی تعبیر واضح‌تر و شفاف‌تر و روشن‌تر بود توی این معنا.